

فنا بود و پیری در آن راه نداشت ، چون سی امین قرن پیاپیان رسید دیوان آهنگ کیومرذ کردند اما سرانجام من دیوان را از او دور کردم و بتیر گیها فروافکندم .
 دونسك دیگر یعنی هوسیارم نَسك^۱ و بَغ نَسك^۲ نیز از کیومرذ ذکر کرده اند و در دینکرد (کتاب ۸ فصل ۳۱ فقره ۳۰ و کتاب ۱۰ فصل ۵۳ فقره ۱۸) خلاصه آن نقل شده است .

در تفسیر پهلوی یسنای ۱۹ تعبیرات و کنایات ذیل را مربوط به کیومرذ دانسته اند :
 مرد درست - نیک اندیش - نخستین کسی که اندیشه نیک بدوراه یافت^۳ .
 از کتب پهلوی آنچه در باب کیومرذ و مشیگ و مشیانگ بر می آید در اینجا نقل و خلاصه میشود^۴ :

کیومرذ گر شاه^۵ (یعنی شاه کود = کوه شاه) نخستین بشری است که اهرمزد بیافرید . پیش از آفریدن کیومرذ در گاه پنجم^۶ کاواو کدات^۷ در « اَران وِج^۸ » میانه

Hûspâram Nask - ۱ Bag Nask - ۲

West: pahlavi Texts, IV, p. 454, 455, 460 - ۳

- ۴- بند هشت : فصل ۳ فقرات ۱-۲۶ . فصل ۴ فقرات ۱-۵ . فصل ۱۰ فقرات ۱-۴ . فصل ۱۵ فقرات ۱-۲۴ .
 فصل ۲۴ فقره ۱ . فصل ۳۰ فقرات ۱-۳ . فصل ۶-۹ . فصل ۳۴ فقرات ۱-۳ .
 - زات سپرم : فصل دوم ۶-۱۱ . فصل سوم ۱-۲ . فصل چهارم ۳-۵-۷-۱۰ . فصل پنجم ۲-۹ . فصل ششم ۱-۶ .
 - دانستان دینیک : فصل چهارم ، ۶ . فصل بیست و هشتم ، ۷ . سی و هشتم ، ۲ . سی و نهم ، ۴ ، ۶ ، ۸ ، ۱۲ . شصت و چهارم ، ۳-۷ . شصت و پنجم ، ۲-۳ . هفتاد و هفتم ، ۲-۴ .
 - مینوک خرت : فصل بیست و هفتم ۱۴-۱۸ . پنجاه و هفتم ، ۲۰ .
 - دینکرد کتاب سوم فصل ۳۵ فقره ۸۰ ، ۱۴۳ و کتاب هفتم فصل ۱ .
 - ائوکمدنچا Aogemadaetchâ ۸۵-۸۷ کنج شایگان ، ۱۲۲ .
 ۵- Gar-shâh = گر شاه (تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۱۸۳)

۶- بعقیده مزدیسنان خدواند درشش گاه که مجموع ایام آن ۳۶۰ است جهان و موجودات جهان را بیافرید :
 نخست آسمان را در چهل روز - پس از پنج روز آسایش آبرا در پنجاه و پنج روز - پس از پنج روز آسایش زمین را در هفتاد روز - پس از پنج روز آسایش گیاه را در بیست و پنج روز - پس از پنج روز آسایش حیوانات را در هفتاد و پنج روز پس از پنج روز آسایش آدمی یعنی کیومرذ را - و سپس پنج روز دیگر نیز آسایش کرد و این فترتهای پنجروزه هر يك يك گاهنبار را بوجود آورده اند .

جهان و در کنار رود « وه دائیت ^۱ » آفریده شد. این گاو چون ماه سپید و درخشنده و بمقدار سی نی بلند بود. در ششمین گاه در هفتاد روز از روز رام (روز بیست و یکم) ماه دی تا روز انیران (روز سی ام) مادسپندار مذکیومرد را آفرید که چون خورشید درخشان و بیلندی چهار نی و در پهنا با درازا همانند بود. او نیز بر کنار رود وه دائیت خلق شد که میانه جهانست. گیومرد بر ساحل چپ و گاو او کدات بر ساحل راست، و دوری ایشان از رود با بلندی شان مساوی بود. گیومرد برای یاری او هر مزد خلق شد و ازین جهت است که اهرمزدا و اربشکل آدمیان و باقامتی بلند چون جوانی پانزده ساله بیافرید. گیومرد و گاو او کدات هر دو از خاک پدید آمدند. گیومرد را چشمانی درخشنده بود چنانکه از مسافت بعید یارای دیدن داشت. گیومرد و گاو او کدات تاسه هزار سال در آرامش و آسایش میزیستند. در این سه هزار سال گیومرد از جای نجنبید و هیچ نخورد و نگفت و تکالیف دینی بجای نیاورد و بستایش خالق نپرداخت اما فکر آنرا در سرداشت. تا این هنگام فنا و زوال و پیری در او راه نداشت ولی از این پس اهرمن او را فنا پذیر و در گذشتنی ساخت و از نیروی نام گیومرد بدین مخلوق داده شد. اما در این سه هزار سال اهریمن در نهایت ضعف بسر می برد و از مشاهده ضعف خود و همۀ دیوان که گیومرد مایه آن شده بود در سر اسر سه هزار سال متحیر بر جای مانده بود. در این مدت چند بار دیوان آغاز جدال سخت را با او هر مزد باهریمن تکلیف کردند ولی اهریمن از بیم بدین کارتن در نمیداد و از ترس گیومرد سر بر نمی داشت تا آنکه «جد» ^۲ بدکار در پایان سه هزارمین سال پدید آمد و فریاد کرد و گفت: ای پدر ما، برخیز، چه من جنگ و ستیزی در جهان بر پای خواهم کرد که اندوه و بدبختی بر اهرمزدا و امشاسپندان چیرگی یابد. این سخنان را دوبار باهرمن گفت ولی او بدین کارتن در نمی داد تا یکبار دیگر چه بدکار فریاد بر آورد و گفت برخیز زیرا در این جنگ من چندان شرار محنت و مرارت بر مردنیک (گیومرد) و گاو

۱ - Vêh-Dâit - دائیت dâit یادائی تیک dâitig معادلت با کلمه اوستایی دائیتی daitya و نام

یکی از رودهای مقدس است.

۲ - Djêh - جه دیو مؤنث و نماینده فحشاء و علاوه بر این در زبان پهلوی بمعنی روسپی و معادلت با کلمه

جهیک djahika در اوستا.

او کداد فرو خواهم ریخت که دیگر حیات را برای آندولذتی نماند و من روح ایشان را از میان خواهم برد و آب و گیاه و آتش اهرمزد و همه مخلوقات اوزیان خواهم رسانید. این سخنان را دوبار گفت تا سرانجام اهرمن خشنود شد و بیک جنبش حال بهت راترك گفت و سر «جه» را بیوسید و بدو گفت چه میخواهی تا بجای آرم؟ چه در پاسخ ازو مردی خواست و اهرمن که بهیات و بیکر سنگ پاره و وزغی بود بنظر جد چون جوانی پانزده ساله آمد چنانکه هوای او در سر جه افتاد. آنگاه اهریمن با همه دیوان بیکار نور رفت و آنرا از میان برد و چون ازدهایی از آسمان بر زمین جست و این در روز اهرمزد (نخستین روز) از ماه فروردین بود. پس نخست از آب آغاز کرد و آنگاه بگیاه و سپس بگاوا و کدات و آنگاه بگیومرد و سرانجام با آتش و بتمام مخلوقات بتاخت و نیمروز جهان را چنان تیره و تار کرد که گفتی شب تاریک است و بر روی زمین حیوانات زیانکار و گزنده و زهر دار فراوان پیرا گند چندانکه بمقدار سوزنی بر زمین جای نگذاشت و بر گاو و گیومرد شهوت و نیازمندی ورنج و تشنگی و بیماری و گرسنگی بگماشت. پیش از آنکه اهریمن بدکار بر گیومرد تاختن آرد اهرمزد عرقی بر او عارض ساخت و چون گیومرد از آن حال بیرون آمد جهان را چون شب تیره و زمین را چنان از جانوران زیانکار پر یافت که جای سوزنی نیز بر آن باقی نبود، آسمان میگشت و خورشید و ماه در حرکت بودند و گیهان و ستارگان آن که از نعره های دیوان مازندرانى بجنبش آمده بودند با آنها نبرد میکردند. در این غوغا گاوا و کدات از میان رفت و گیومرد بستی و ضعف گرایید و اهریمن چون دانست که گاوا را کشته و گیومرد را بیمار ساخته است بر خود بیاید و گفت اکنون در جهان برای نبرد کسی را نمی یابم جز اهرمزد و تنها بشری که بیمار است و ازو کاری نمی آید. پس برای آنکه گیومرد را از میان برد استوودات^۱ را با هزار دیوزیانکار بر او گماشت اما هنوز اجل گیومرد فرا نرسیده بود تا اهریمن بتواند او را از میان برد و چنین گفته اند که زندگی گیومرد از هنگام طغیان اهریمن تا سی سال معین شده بود و او از این تاریخ تا سی سال بزیست.

آنگاه گیومرد گفت: «اگرچه اهریمن زیانکار بزمین هجوم آورده است، اما با این حال همه آدمیان از نژاد من خواهند بود و بکارهای نیک خواهند پرداخت... بیست و چهار روز تمام ایزدان مینوی با اهریمن و دیوان در نبرد بودند تا سرانجام ایشان را منهنز م ساختند.

گویند چون گیومرد را اجل فرا رسید بر پهلوی چپ بزمین افتاد و نطفه او بر زمین ریخت و خورشید آنرا پاک و مطهر ساخت و نریوسنگ^۱ بحفاظت دو بهره و سپندار مذ بحفاظت یک بهره آن همت گماشتند. پس از چهل سال مشیگ و مشیانگ بشکل ریواس از زمین رستند و پس از چندی بصورت آدمی درآمدند. مشیگ و مشیانگ پس از پنجاه سال با یکدیگر نزدیک شدند و نه ماد دیگر توأمانی از مشیانگ بوجود آمدند که یکی پسر و دیگری دختر بود ولی یکی از آن دورا پدر و دیگری را مادر خورد زیرا بسیار اشتها آورولذیذ بنظر می آمدند اما اهورمزدا از این پس از فرزندان ایشان این صفت را سلب کرد چنانکه دیگر فرزندان خویش را نیو باریدند، پس از این روزگار هفت جفت فرزند نصیب آنان گشت که از هر جفتی یکی پسر و دیگری دختر بود و هر یک از آن دو با آن دیگر مزاجت کرد. از این جفتها نیز تا پنجاه سال فرزندان بوجود آمدند. اهرمزدا بمشیگ و مشیانگ کشتن گندم را آموخت و ایشان را بوسائل کشت و ورز آشنایی داد. علاوه بر این بیاری ایزدان مشیگ و مشیانگ بتهیه لباس و پرورش ستوران و بنای خانه و درودگری و زراعت نیز توفیق یافتند و اینها همه از ایشان بفرزندان بارث رسید.



از میان پادشاهان داستانی ایران گیومرث را باید در درجه دوم و سوم عظمت قرار داد زیرا این پادشاه هیچگاه بشهرت و عظمت پادشاهانی مانند جمشید و فریدون نرسیده و نام او بهیچروی مانند این دو بر سر زبانها نیفتاده و در موارد مختلف از نظم و نثر پارسی تکرار نشده است. مشیگ و مشیانگ نیز در داستانهای ملی ایران اسلامی

فراموش شدند و سیامک هم مقام مهمی در این داستانها و افسانهها ندارد و حتی در یکی از افسانه (رمان)های فارسی موسوم به «سیاحت حاتم» کیومرث چون ساحر و افسونگری معرفی شده است.^۱

افسانه نخستین گاو و نخستین بشر با بعض تغییرات در دین میترایی (آیین مهر پرستی)^۲ و مذهب مانوی برجای مانده است منتهی در کیش مهر پرستی نخستین گاو موجودی اهریمنی بود و مهر با او بجنگ برخواست و نابودش ساخت.

نخستین بشر کیش مانوی «مادر زندگان» نام داشت و از مردی بوجود آمد که مانویان او را نخستین نر یا «فردومین نر»^۳ یعنی نخستین مرد نامیده‌اند و اوست که با پیشوا و راهبر اهریمنان بجنگ برخاست.^۴

در روایات مورخان اسلامی مانند حمزه و طبری و مسعودی و بلعمی و بیرونی و صاحب مجمل و امثال ایشان نیز حدیث کیومرث و مشیگ و مشیانگ به صورتهای مختلفی که همگی منبعث از مآخذ پهلویست ذکر شده است. در این مآخذ نام کیومرث یا کهومرث با لقب کل شاه و کرشاه و کوشاه و گل شاه آمده است. بیرونی کرشاه را «ملك الجبل» معنی کرده و گفته است که کیومرث را برخی کل شاه یعنی «ملك الطین» نیز گفته‌اند و معنی نام او یعنی کلمه کیومرث را هم «حی ناطق میت» آورده. بروایت طبری چنانکه دانشمندان ایرانی مدعی بودند کیومرث همان آدم و یا فرزند او و حواست. زن و مردی که از نطفه کیومرث پدید آمدند در روایت بیرونی میشی و میشیانه یا ملهی و ملهیانه و بزبان اهل خوارزم مرد و مردانه^۵ و در روایت طبری

۱ - سیاحت حاتم، چاپ بمبئی ۱۳۰۵ قمری، کریستن سن خلاصه این داستان را در کتاب نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه نقل کرده است (ج ۱ ص ۹۹-۱۰۰)

۲ - این کیش اصلاً از آیین مزدیسنا منشعب شده و با برخی از مذاهب دیگر آسیایی آمیخته است. مذهب مهر پرستی بتدریج در امپراطوری روم انتشار یافت و در حدود قرن اول میلادی نفوذ و انتشار آن بدرجه می‌رسید که آیین عام شد.

۳ - fradumin - nar - ۴ رجوع کنید به نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۰۳

۵ - الانارالباقیه ص ۹۹ - ۶ - ایضاً ص ۹۹ - ۱۰۰

ماری و ماریانه و مشی و مشیانه و در روایت مسعودی^۱ می‌شاه یا مهلا و می‌شانی یا مهلینه و در روایت حمزه مشی و مشانه و مشه و مشیانه و در روایت صاحب مجمل مشی و مشیانه^۲ نام دارند و چنانکه دیدیم منشأ این اختلاف مغایرتی است که در لهجات مختلف پیش از اسلام در قرائت این اسامی وجود داشت.

در باب احوال گیومرث و گاوا و گدار (ایوداز-ایوداد) و مشیگ و مشیانگ در کتب اسلامی تقریباً همان روایات کتب پهلوی با زیادت و نقصان و برخی تغییرات مذکور افتاده و بعضی عناصر اسلامی نیز در آنها راه جسته است اما در ماخذ شاهنامه از این همه روایات جز شرح سلطنت کوتاهی از گیومرث و جنگ او با دیوان و کشته شدن سیامک فرزند او چیزی نبود و چنانکه خواهیم دید سیامک نیز بنا بر روایات پهلوی فرزند گیومرث نیست بلکه از اخلاف اوست. از مشی و مشیانه در شاهنامه اثری نیست و اصولاً آنچه در باب گیومرث و اخلاف او تا هوشنگ از روایات اصیل ایرانی برمیآید در شاهنامه تغییر یافته و بشکلی دیگر درآمده است.

در شاهنامه آمده است: گیومرث پسری بنام **سیامک** داشت که بدست دیوان هلاک شد و فرزند او بجای پدر وارث تاج و تخت نیاگشت. اما در روایات پهلوی و مذهبی میان گیومرث و سیامک و هوشنگ فاصله زمانی زیادی وجود دارد بدین معنی که بنا بر روایات مذهبی پارسیان میان هوشنگ و گیومرث چند تن دیگر نیز میزیسته‌اند. در اوستا پس از گیومرث و پیش از هوشنگ نام سیامک را می‌یابیم اما چه کسانی که واسطه میان گیومرث و سیامک بودند و چه آنانکه میان سیامک و هوشنگ میزیسته‌اند هیچیک در اوستا مذکور نیستند ولی از هشتمین کتاب دینکرد که خلاصه‌بی از یک قسمت اوستای عهد ساسانی است در این باب اطلاعات خوبی بدست می‌آید.

بنا بر آنچه از این کتاب برمی‌آید در یکی از نسکهای اوستا موسوم به چهارداد که اکنون از میان رفته است نام اعقاب مشیگ و مشیانگ تا هنگامی که افراد آدمی فزونی یافتند و در کشور خونیرس و شش کشور دیگر که بر گرد خونیرس قرار داشت،

پراگندند، ذکر شده بود. هر يك از قبایلی که از فرزندان و اعقاب مشیگ و مشیانگ بوجود آمدند بنا بر مشیت اهورمزدا یکی از این سرزمینها رفتند و در آنجا با بادانی و تکثیر و ادامه نسل پرداختند و هر يك آداب و عاداتی خاص یافتند.

در این کتاب گم شده کیومرث نخستین شاه شمرده نمیشد بلکه نخستین بشر بود و اولین پادشاه کشورها هوشنگ پیشداد. اما پیداست که سلطنت نیازمند وجود رعایا و فرمانبران است و این امر برای کیومرث که جز خود در پهنه کیتی انسانی نمی یافت متعذر بود و چون هوشنگ نخستین پادشاه کشورها شمرده میشد ناچار تا دوره او اعقاب مشیگ و مشیانگ در جهان فزونی یافتند و در کشورها جای گرفته بودند و این امر خود نیازمند زمانست و شاید بهمین سبب باشد که می بینیم در روایات مذهبی قدیم میان کیومرث و هوشنگ بوجود آمده زیادی از افراد قائل شده اند. چون دانستن نام قبایل مختلفی که از اعقاب کیومرث بوجود آمده اند برای ما در بسیاری از موارد سودمند است اکنون از روی مآخذ مختلف بنقل آنها همت میگذارم:

بنا بر آنچه از کتاب هشتم دینکرد برمیآید در چهار داد نسک نام اعقاب کیومرث چنین ثبت شده بود^۱: از کیومرث، مشیگ و مشیانگ و از این دو تاز (جدتازیان) و هوشنگ (نخستین پادشاه) و ویگرد (موجد زراعت).

در بند هشن این نسب نامه مفصل تر است^۲ بدین نحو: از کیومرث مشیگ و مشیانگ^۳ و از این دو شش جفت نرو ماده باضافه سیامگ و نشاک و از این دو فرواک و فرواکین^۴ و از این دو تاز و تازگ (اسلاف تازیان) و هوشنگ و کوزگ^۵ (اسلاف ایرانیان) باضافه جفت های دیگری که اسلاف مازندرانیان و سفدیان و ایرانیان و تورانیان و رومیان و چینیان و قوم داهد و هندوان و شش نوع موجود خاص

۱ - نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۱۰

۳ - Fravâg

۲ - نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه ص ۱۱۱

۵ - Gôzag

۴ - Fravâgein

دیگر بوده اند .

در کتاب هفتم دینکرد این سلسله نسب بنوعی دیگر و جز آنچه در کتاب هشتم آمده ضبط شده است ، بدین صورت : از کیومرث مشیک و مشیانگ و از این دوسامگ^۱ و ازوی تاز و هوشنگ و ویگرد . در نسخه دیگر از همین کتاب فرواک بر سلسله نسب فوق افزوده شد که ازوسه فرزند بنام اشودات^۲ و وهودات^۳ و ماز^۴ باز ماندند و این آخری را لاشک باید جد مازندریان دانست .

در خوتای نامگ (خداینامه) که حمزة بن الحسن از آن نقل کرده است^۵ شجره نسب فوق چنین آمده بود : از کیومرث مشی و مشیان و از آن دو سیامگ و ازو فرواک و ازو هوشنگ و ویگرد . عین این شجره نسب در آثار الباقیه^۶ دیده میشود و در اینجا او شهنگ پسر افراواک (فرواک) پسر سیامک بن میشی است و مسعودی^۷ نیز بر این طریق رفته و علاوه بر این هوشنگ و ویگرد را نیز برادرشمرده است .

بیرونی^۸ از شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی الشاعر چنین نقل کرده است که میشی و میشیان پس از خوردن نخستین فرزند خود شش جفت فرزند آوردند که نام آنان در اوستا ذکر شده است و شکم هفتم سیامک و فراواک بودند که مزاجت کردند و فرزندی بنام او شهنج (هوشنگ) پدید آوردند .

تعالی و فردوسی که هر دو یک مأخذ یعنی شاهنامه ابو منصور را در دست داشتند کیومرث را پدر سیامک و سیامک را پدر هوشنگ شمرده اند .

مسعودی^۹ در روایت دیگر ذکر کرده است که بنا بر یکی از آندو هوشنگ پسر کیومرث و بنا بر روایت دیگر برادر ویست .

Vohudât - ۳

Ashodât - ۲

Sâmag - ۱

۴ - mâz - ۵ - تاریخ سنی ملوک الارض چاپ Gottwald ص ۲۴ و ۲۹

۶ - الانار الباقیه چاپ زاخانو ص ۱۰۳ - ۷ - مروج الذهب ص ۱۱۰ و ۲۲۱

۸ - الانار الباقیه ص ۱۰۰ . ۹ - مروج الذهب چاپ پاریس ج ۲ ص ۱۱۰ .

شجرهٔ اخلاف مشیگ و مشیانگ شامل اسامی عده‌یست که هر يك موجودی کی از مللند و نام آنان نیز متجانس با نام مللی است که بدانان منسوبند مثلاً تاز برادر هوشنگ ملت تازیگ (عرب) را بوجود آورد و ماژ برادر دیگر هوشنگ قوم مازندرانی را . بنا بر آنچه کریستن سن مدعیست^۱ و یگردد سومین برادر هوشنگ هم که در کتابهای پهلوی قومی بدو منسوب نیست پدر یکی از قبایل است و بعقیدهٔ این دانشمند «واکرت»^۲ که در نخستین فصل وندیداد از آن نام برده شده و همان سرزمین قندهار است، منسوب بدین شخص داستانیست . «واکرت» هفتمین کشور است که اهرمزد خلق کرد .

یکی دیگر از این افراد اولی قوم ایرانی که میتوان ملت و کشوری را بدو منسوب دانست «کوزک» زن هوشنگ است که نام ولایت کوزگان از اسم او مأخوذست . کوزگان ولایتی است که معرب آن جوزجان گردیده و ناحیتی بود در مغرب بلخ که راه میان مرور و بلخ از آن میگذشت. این ولایت از ولایات مهم ایران قدیم و شامل چندین شهر بزرگ پر جمعیت بود و پادشاهان آنرا «کوزگان خداه» می گفتند^۳ .

اکنون برای توضیح برخی از مطالب مذکور مطالبی از دو کتاب معروف پهلوی یعنی بندهشن و دینکرت باینجا نقل میشود :

بندهشن (فصل ۱۵ فقرات ۲۴-۳۱) : مشیگ و مشیانگ پس از خوردن نخستین فرزند خودش جفت فرزند آوردند که هر يك برادر و خواهر وزن و شوهر بودند و از هر جفت تا پنجاه سال فرزندان بوجود آمدند و خود پس از صد سال مردند. از این شش توامان یکی مردی بنام سیامگ و دیگر زنی بنام نشاک^۴ بود و از آن دو جفت دیگری پدید آمدند که نرایشان فرواک^۵ و مادهٔ فرواکین^۶ بود و از این دو پانزده جفت بوجود آمد که هر جفت عشیره‌یی پدید آوردند و این عشایر روز بروز بفرزونی رفتند و آنگاه از میان ایشان

۱ - نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۱۴ . ۲ - Vaêkereta

۳ - الاثر الباقیه ص ۱۰۲ ۴ - Nashag ۵ - Fravag

۶ - Fravagain

نهمین عشیره از کشور خونیرس آغاز مهاجرت کردند و در شش کشور دیگر جهان سکونت گزیدند و شش عشیره دیگر در کشور خونیرس بر جای ماندند. از این شش جفت یکی تاز و خواهر و زن او «تازک» هستند که بدشت تازیگ رفتند. یکی دیگر از این جفته هوشنگ و خواهر و زن او «کوزک» اند که از ایشان ایرانیان بوجود آمدند. از میان نژادهای مختلف یکی نژادی است که در کشور سولیکان^۱ (سغدیان) سکونت گزید و دیگر عشیره بی که در کشور ایران (غیر ایران) ساکن شد و آنان که در کشور سینی^۲ یعنی چین ساکن شدند و آنان که در کشور دابی^۳ (کشور داهه) رحل اقامت افکندند و آنان که در کشور سند (هند) مأوی گزیدند. . . . و بدین طریق ساکنان هفت کشور جهان اعقاب فرواک و سیامگ و مشیگ هستند. . . .

دینکرد (کتاب هفتم فصل ۱۵ فقره ۱۵): پس از مشیگ و مشیانگ سیامگ بوجود آمد و اعقاب او در هفت کشور جهان تا آنجا که اهرمزد مقدر کرده بود پراگندند و ازدیاد و تفرق آدمیان در کشورهای جهان از این طریق میسر گشت. در تحقیق بنیاد داستان کیومرث و سیامگ و اعقاب کیومرث تاهوشنگ چنانکه در روایات مذهبی مزدیسنان و تواریخ اسلامی یافته میشود و بیان اختلاف آنها با شاهنامه بهمین مختصر قناعت شده است و خوانندگان میتوانند برای تحقیق بیشتر بمنابعی که نشان داده ام رجوع کنند.

۲- هوشنگ

در داستان ملی ما هوشنگ دومین پادشاه ایرانست که پس از کیومرث پادشاهی هفت کشور نشست. پدرش سیامگ در جنگ با دیوان کشته شد و هوشنگ انتقام پدر را از دیوان گرفت و آنگاه که کیومرث رخت از جهان بر بست او بجای نیا بفرمانروایی نشست و چهل سال سلطنت راند و آهن و آتش را کشف کرد و جشن سده را آیین نهاد و آب از

دریاها بر آورد و در جویها روان ساخت و کشاورزی و بدست آوردن پوشیدنیها را از پوست حیوانات بمردم آموخت .

اما در اوستا هوشنگ پهلوان بزرگ و مرد پارسای مقدسی است که نامش هوشینگه^۱ و نزدیک تمام موارد ملقب به «پرذات» است . در باب این کلمه که ممکن است بنخستین قانون گذار یا نخستین مخلوق تعبیر شود قبلاً سخن گفته‌ام و همین لفظ است که در پهلوی به «پشدا» و در زبان دری به «پیشداد» بدل شد .

عنوان پیشداد در اوستا تنها خاص هوشنگ است ولی در ماخذ پهلوی و اسلامی بردستی از شاهان (از هوشنگ تا کیقباد) اطلاق میشود و یقیناً این نام را از همین لقب هوشنگ که مؤسس سلسله پیشدادی تصور میشود گرفته‌اند .

در اوستا نام هوشنگ چندین بار آمده است . در یشت پنجم یعنی آبان یشت از میان پهلوانان داستانی که به اناهیتا (ناهید) قربانی تقدیم میدارند نام هوشنگ هم در فقرات ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ آمده است و بنا بر آنها «هوشینگه پرذات» در کوه هرا^۲ صداسب و هزار گاووده هزار گوسفند برای اناهیتا قربانی کرد و از درخواست که بسطنت مطلقه همه کشورها، دیوان، آدمیان، جادوان و پریان، کایان و کرپانان برسد و دوئلت از دیوان مازندران و دروغ پرستان و بدکاران ورن (گیلان) را از میان ببرد و «اردویسور اناهیتا» این فضیلت را بدو ارزانی داشت .

در یشت نهم یعنی گوش یشت یادرواسپ^۳ یشت، آنجا که از قربانیهای پهلوانان بفرشته درواسپ سخن میرود در فقرات ۳ و ۴ و ۵ نام هوشینگه پرذات چنین آمده است «هوشینگه پرذات به درواسپ بر فراز کوه هرا صداسب و هزار گاووده هزار گوسفند قربانی داد و از درخواست که ویرا بر تمام دیوان مازندران غلبه دهد و کاری کند که او از

۱ - Haoshyangha

۲ - کوه هراباهر Hara یا Hara-berezaiti نام اوستایی کوه البرز است .

۳ - Drvâspa

دیوان هر اسی بدل راه ندهد و همه دیوان از مغلوب شوند و بتاریکیها پناه برند.^۴
 در یشت سیزدهم یعنی فروشی یشت از فروشی هوشینگه نیرومند رحیم برای
 مقاومت در برابر دیوان مازندران و تبذکاران و بدیهایی که دیوان خلق کرده اند استعانت
 شده است (فقره ۱۳۷)

در یشت پانزدهم یعنی رام یشت نیز از هوشنگ پیشداد سخن رفته است که برای
 نابود کردن دیوان مازندران و دروغ پرستان ورن از ویو فرشته باد استعانت کرده است
 (فقرات ۸ و ۹).

در یشت هفدهم (ارت یشت یا اشی یشت) هوشنگ پیشداد از «اشی ونگوهی»^۱ (ارد
 فرشته ثروت) در جنگ با دیوان مازندران استعانت کرده است (فقرات ۲۴-۲۵-۲۶).
 در زامیاد یشت (یشت ۱۹) هم از یاوریهایی که فرکیانی به هوشنگ پیشداد
 در تسلط بر هفت کشور و دیوان و آدمیان و جادوان و پریان و کلویان و کریانان و بر
 انداختن دوبهره از دیوان مازندران و بدکیشان ورن کرده سخن رفته است (فقرات
 ۲۵ - ۲۶)

در همه این یشتها نام هوشنگ در مقدمه نام شاهان و پهلوانان ذکر شده مگر
 در فروردین یشت (یشت ۱۳) که در مقدمه نام شاهان و پهلوانان نام یمه^۲ آمده و پس
 از آنکه از آخرین شاه یعنی کوی هوسروه^۳ (کیخسرو) یاد شد نام عده بی از پهلوانان
 آمده است که هوشنگ هم در جزو آن است و ازین طریق باید گفت فروردین یشت وقتی
 نگاشته شده که هنوز نام پهلوانان و شاهان قدیم در موارد معین بعدی ثبت نشده و سلسله
 شاهان و پهلوانان کاملاً مرتب نگردیده بود و از این روی سلسله شاهان فروردین یشت
 اصیل تر و قدیمتر از یشتهای دیگر است یعنی این یشت خاصه قسمتهای مربوط بشاهان
 و پهلوانان متعلق بازمینه بسیار قدیم و دوره نزدیک بتدوین کاتاهاست.

چنانکه قبلاً دیده ایم در جزء نسکهای اوستای عهد ساسانی نسکی بنام «چهرداد»

بود که حکم تاریخ داستانی ایران قدیم را داشت و خلاصه آن در دینکرد (کتاب هشتم فصل ۱۳) نقل شده است. در چهار داد نِسک بنا بر آنچه قبلاً گفته ایم نسب نامه هوشنگ فرقی با بندهشن داشت چه بنا بر آنچه در چهار داد نِسک آمده بود هوشنگ نواده کیومرود و از فرزندان سه گانه مشیگ بود و از دو فرزند دیگری و دیگری تا نام داشت اما در بندهشن میان هوشنگ و کیومرود سه نسل فاصله است و بهر حال در کتاب هشتم دینکرد چنین آمده است که رسم زراعت و دهانکانه^۱ (یا دهکانیه = دهقانی = اصل مالکیت) را و یگرد پیشداد پدید آورد و دهیوپتیه^۲ (بیرونی: دهوفذیه) یعنی اصل حکومت و سلطنت را که مراد از آن حمایت و هدایت و نگاهبانی خلق است هوشنگ پیشداد ایجاد کرد.

این بود آنچه از قسمتهای کهنه و نو اوستا که در آنها سخن از هوشنگ پیشداد رفته است. از میان این یشتها که در آنها نام هوشنگ آمده جز بعض معدود بیشتر دارای قدمت زیاد است و باین ترتیب میتوان گفت که آنچه از اوستا راجع به هوشنگ نقل شد قدیمترین احادیثی است که در این باب میان قوم ایرانی وجود داشته و تا این روزگار بر جای مانده است.

بر رویهم و تا آنجا که از این روایات مستفاد میشود هوشنگ پیشداد را باید چنین تعریف کرد: « هوشینگه پرذات » نخستین کسی است که بخواست اهور مزدا و امشاسپندان و یزتان بر پهنای هفت کشور سلطنت یافت و نه تنها فرمانروای آدمیان بود بلکه بر دیوان و جادوان و بدکیشان و کویان و کرپانان هم فرمانروایی مینمود. دیوان را منکوب و مقهور کرد و کارشان را بجایی رسانید که از ترس او بتاریکیها پناه بردند. این پادشاه دو بهره از دیوان مازندرانی و بدکیشان ورن را بکشت و برای اهور مزدا و فرشتگان بر قلّه کوه مقدس هرا قربانیا کرد.

بنا بر آنچه گفته ام هوشنگ تقریباً در همه داستانهای قدیم ایرانی جز به بعض معدود

نخستین شاه هفت کشور شمرده شده است ولی بنا بر ماخذ اسلامی در ایران قدیم برخی چنین می پنداشتند که تخم اوروپ^۱ (تهمورث) نخستین شاه جهان و پدید آورنده شاهی بود^۲ و باید گفت که این سخنان و روایات لاشک اصلی قدیمتر داشته و از منابعی کهن در این آثار راه جسته بود.

ریشه اوستایی نام هوشنگ (هوشینگه) کاملاً روشن نیست. بنا بر عقیده «یوستی» این کلمه از ریشه شی shi مشتق است.

لفظ «شی» مصدر و بمعنی سکونت کردن و اسم مصدر آن «شیه ایتی»^۳ یعنی سکونت است. ریشه «شی» بشکل خشی xshi هم یافا میشود.^۴

یوستی نام هوشینگه را ازین اصل مأخوذ دانسته و آنرا بر روی هم بخشنده جایگاه خوب، بخشنده اما کن خوب، معنی کرده است^۵ و چنانکه میدانیم پهلوانان و مشاهیر اوستایی هر يك نامی از این قبیل دارند که معمولاً گاه نماینده روح پهلوانی و گاه نشانه فکر کسانیست که بکشاورزی و گله داری و سایر آثار تمدن روی آورده باشند.

از طرفی دیگر میدانیم که هوشینگه دارای يك نام دیگر یعنی «پرذات» است. استاد کریستن سن معتقد است که از میان این دو اسم نام پرذات اصیل تر و قدیمتر و نام هوشینگه بعدی و جدیدتر است. کریستن سن کلمه پرذات را با کلمه «پارالاتوس»^۶ سکایی معادل و از يك ریشه دانسته است. چنانکه بعد خواهیم دید

۱ - Taxma ūrūpa ۲ - رجوع شود به مروج الذهب مسعودی ج ۳ ص ۲۵۲ . ۳ - Shiēiti

۴ - رجوع شود به : E. Blochet: Lexique des fragments de L'Avesta, p. 150

۵ - A. Christensen: Les types du premier homme et du premier-roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, T.1, p. 140

۶ - paralatos - هردت در کتاب چهارم (فقرات ۵-۷) افسانه‌یی از سکا‌های جنوب روسیه نقل کرده است.

بنا بر آن افسانه هزار سال پیش از آنکه داریوش بر سرزمین سکاها تسلط یابد تارکیاتوس Targiatos در آن پادشاهی میکرد. تارکیاتوس نخستین بشر و فرزند زئوس Zeus بود و او سه فرزند داشت بنام لیپوکزائیس

Lipoxaïs و آرپوکزائیس Arpoxaïs و کولاکزائیس Kolaxais (Lipo و Arpo و Kola

باضافه سوفیکس کزائیس xaïs از ریشه ایرانی خشی Xshaia یعنی شاه) و از این سومی یعنی کولاخانندان

سلطنتی پارالاتائی پدید آمد. گولاشاه کشور خود را میان سه پسرش تقسیم کرد.

همین دانشمند تخم اروپا را « آریو گزائیس »^۱ دومین فرزند « تار گیاتوس »^۲ میداند، و میگوید با این ترتیب باید هوشنگ را همان تار گیاتوس نخستین بشر سکایی دانست که پدر خانواده پارالاتایی^۳ هست. کلمه یونانی پارالاتایی را با جزئی تغییر میتوان پاراداتایی خواند و با این تصویر می توان بدین فرض دست یافت که در میان قوم سکک نخستین بشر « پرزات » نامیده میشد و بعدها او را بنام دیگر یعنی تار گیات خواندند و آنگاه نام اصلی او را بر خانواده یی که از او بوجود آمد نهادند. وقتی ایرانیان پیش از ظهور زردشت این افسانه را از سکاها گرفتند این تغییرات اصلی هم در آن صورت گرفت و پرزات که در شمار پهلوانان و مشاهیر قوم آریایی درآمد نام تازه تری یافت که همان هوشنگه باشد و آنگاه نام اصلی او بر خاندانی از شاهان که او بوجود آورد اطلاق شد و آن خاندان همان خاندان پرزات یا پیشداد است.^۴

از متون پهلوی در باب هوشنگ مطالب تازه تری غیر از آنچه دیده ایم بر نمی آید و خلاصه مطالب همه آنها چنین است: هوشنگ پیشداد پادشاه جهان بود. او برادرش و یگرد یکی آیین جهاننداری را در جهان گذاشت و دیگری آیین کشاورزی و دهقانی را تا آفریدگان او هر مزد باسانی و در رفاه و آسایش زندگی کنند و آیین او هر مزد در جهان پراکنده شود. هوشنگ بیاری فر کیانی دو بهره از دیوان مازندران و شش تن از پیروان خشم^۵ را از میان برد. در دوره هوشنگ مهاجرت خلق از خونیرس بشش کشور دیگر آغاز شد.^۶ هوشنگ چهل سال پادشاهی کرد و بنا بر روایات مذهبی پهلوی دوره زندگی او از سال ۶۲۴۳ از آغاز خلقت تا سال ۶۲۸۳ بود.^۷

از ماخذ اسلامی در باب هوشنگ مطالب تازه مهمی جز آنچه دیده ایم بدست

۱ - Arpoxais - ۲ - Targiatos - ۳ - paralatai

۴ - رجوع شود به نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۴۰

۵ - دیو خشم Xishm همان ائشم Aëshma در اوستاست و این شش تن پیروان دیو خشم همان سران درن Varena در یشتها اند.

۶ - خلاصه از مطالب: دینکرد (کتاب ۵ فصل ۴ فقره ۲- و کتاب ۷ فصل فقره ۱۶-۱۸) - بندهش فصل ۱۵

فقره ۲۸ - زات سپرم فصل ۱۱ فقره ۱۰

۷ - از مقدمه اوستای دهارله de Harlez ص ۲۲۷

نمی آید. در بعضی از این مآخذ مثلا در تاریخ طبری بنا بر بعضی از روایات هوشنگ از اعقاب «ارفحشد بن سام بن نوح» است و دویست سال پس از آدم میزیست و بعضی دیگر مانند صاحب مجمل^۱ و همچنین طبری و بلعمی او را مهلائیل نبیره آدم شمرده اند و نسب نامه های مختلفی در باب او ذکر شده که بیشتر آنها از مبدعات و مبتکرات عهد اسلامی و غیر قابل ذکر است. طبری لفظ پیشداد را مأخوذ از پیش و داد (قانون، عدل) دانسته است و بنا بر روایت او هوشنگ بر دیوان غلبه جست و ایشان را از معاملات و مصاحبت با آدمیان بازداشت و گروهی بزرگ از آنان را کشت و مابقی بکوه ها و دره ها پناه برزند. بنا بر روایت مسعودی^۲ اوشهنج پسر فروال (= فرواگ) پسر سیامک پسر یرنیق (= مشیگ) پسر کیومرث، جانشین کیومرث بود و در هندوستان سکونت داشت و چهل سال پادشاهی کرد و بنا بر بعضی روایات برادر کیومرث پسر آدم و بنا بر برخی دیگر پسر کیومرث بوده.

بنا بر روایت حمزه^۳ اوشهنج بن فروال بن سیامک بن مشی بن کیومرث چهل سال سلطنت کرد و نخستین شاه ایران بود و او را از آن جهت پیشداد گفته اند که نخستین داور بود و بعضی نیز گفته اند که او را پیشداد از آن روی گویند که نخست داد او کرد و نشست او در شهر استخر بود که پارسیان آنرا کذابوم شاه (مجمل کذابوم شاه ص ۳۸) خوانند (ظ: بوم شاه بی کذا اصح است مگر آنکه کذا را در اصل همان کده بدانیم و در این صورت ترکیب کذا بوم شاه خالی از عیب است) و پارسیان چنین می پندارند که او و برادرش ویکرت هر دو پیامبر بودند. بر آوردن آهن از معدن و ساختن سلاح و اسباب دیگر و شکار کردن و کشتن حیوانات را او بمردم آموخت.

صاحب مجمل برخی از امور دیگر مانند عمارت کردن و کارینز کردن و تألیف علم نجوم را ازودانسته است^۴ و بلعمی کارهایی مانند استخراج زروسیم و سایر معدنیات و بر آوردن دراز دریا و جواهر از کوهها و کارهایی دیگر و نیز بنای شوش وری را بدو نسبت داده است.

۱ - مجمل التواریخ ص ۲۴ .

۲ - مروج الذهب ج ۲ ص ۱۱۰ .

۳ - سنی ملوک الارض ص ۱۳ .

۴ - مجمل التواریخ ص ۳۹ .

از بیرونی^۱ جز آنچه قبلا دیده ایم و نیز جز ایجاد جشن «خرم روز» مطلب تازه‌یی بدست نمی‌آید. خرم روز یا «نودروز» جشن اولین روز دیمه در سال بود که بنا بر روایت پارسیان در آن روز میان اوشهنج و ویکرد وفاق افتاد.

از مقایسه این روایات مختلف با شاهنامه در می‌یابیم که میان روایت شاهنامه ابو منصور و ماخذ دیگر در باب هوشنگ خاصه در آنچه از داستان هوشنگ اصیل و بماخذ قدیم نزدیک است اختلاف فراوان وجود نداشت.

۳ - تهمورث

در شاهنامه فردوسی چنین آمده است که پس از هوشنگ تهمورث بیادشاهی رسید و اودر برانداختن دیوان رنج فراوان بردورشتن پشم و بریدن و دوختن جامه را بآدمیان آموخت و بعضی از چهارپایان را اهلی کرد و بسی رسمهای نیکو آورد. وزیر او شیدسب نام در راهنمایی پادشاه بعدل و انصاف سعی بسیار کرد. چون دیوان از این پیشرفتهای تهمورث آگهی یافتند در برانداختنش همدستان شدند و بجنگ او آمدند. تهمورث دوبهره از ایشان را بافسون بست و مابقی را کشت. دیوان زینهار خواستند و بیاداش نزدیک سی خط از رومی و تازی و پارسی و هندی و چینی و پهلوی باو آموختند. تهمورث سی سال پادشاهی کرد و پس از مرگش جمشید فرزند او بجایش نشست.

تهمورث در اوستا مانند هوشنگ از پهلوانان بزرگ و موسوم است به تخم^۲ اروپ^۳. «تخم» در اوستا صفت و بمعنی قوی و زورمند و شکل اسمی آن «تخم»^۴ بمعنی «نیرو» است. این کلمه در زبان پهلوی تهم و تخم شده و در فارسی نیز بشکل تهم مثلا در کلمه تهمتن و تهمینه آمده است.

در کتیبه های هخامنشی کلمه تخم مستقلا استعمال نشده اما در ضمن يك اسم

۱ - آثارالباقیه ص ۱۰۳ و ۱۰۶ - ۱۰۷ و ۲۲۵.

۲ - Taxma ūgūra - ۳ - Taxmō - ۴ - فرهنگ اوستای بلوشه ص ۷۶.

خاص بشکل اوستایی خود یعنی «تخم» آمده است (در اسم تخم سپاد^۱ یعنی دارنده سپاه دلیر).

معنی جزء دوم یعنی «اوروپ» یا «اورویی»^۲ کاملاً معلوم نیست و شاید همان کلمه اورویی باشد که بمعنی روباه یا نوعی از سگ است. بهمین جهت هم بعضی از استادان فن این اسم را روباه تیزرو و قوی معنی کرده‌اند.^۳

نام این پهلوان همیشه در اوستا باصفت «ازینونت»^۴ ذکر شده و این همانست که در پهلوی و فارسی زیناوند یعنی مسلح و تمام سلاح آمده و در کتابهای اسلامی باشکال مختلف غلطی مانند زیناوند و زیناوند و دیباوند و امثال اینها ضبط شده است. کلمه «ازینونت» یا «زانگهونت»^۵ که معنی سلاحدار دارد از کلمه «زئن»^۶ یعنی سلاح (زین در فارسی) مشتق است. زئن که شکل صحیح‌تر آنرا برخی هئن^۷ تصور کرده‌اند یعنی سلاح و این کلمه در پهلوی «هین» ترجمه شده است.^۸

در اوستا نام تهمورث زیاد تکرار نشده و تنها در بعضی از موارد مثلاً در رام یشت (یشت ۱۵) فقرات ۱۱-۱۲-۱۳ و در زامیاد یشت (یشت ۱۹) فقرات ۲۸-۲۹ و در آفرین پیغامبر زردشت (یشت ۳۲) فقره ۲ آمده است.

در رام یشت (فقرات مذکور) آمده است که «تخم اوروپ ازینونت» فرشته ویو^۹ (باد = رام) را بر روی تخت و بالش و فرش زرین با برسم گسترده و کف گشاده بستود و از او درخواست که بر سراسر دیوان و آدمیان و جادوان پیروزی یابد و انگر می نیو (اهریمن) را بشکل اسبی در آورد و بر او سوار شود و اوراسی سال از یکسوی جهان بسویی دیگر براند. ویو این آرزوهای او را بر آورد.

در زامیاد یشت (فقره مذکور) نیز همین مطلب تکرار شده و گذشته از این

۱ - Taxma spâda - ۲ - ūr ūpi - ۳ - مقدمه اوستای دوهارله de Harlez ص ۱۴۰

۴ - Azinavant - ۵ - Zaenanghvant - ۶ - zaena

۷ - haēna - ۸ - فرهنگ اوستای بلوشه ص ۱۵۸ و نیز در باب کلمه زیناوند رجوع کنید به پشتها

تألیف آقای پورداد ج ۲ ص ۱۳۹ - ۱۴۰ . ۹ - Vaiu

داستان پادشاهی او بر هفت کشور هم در آنجا آمده است. در آفرین پیغامبر زردشت، در ضمن دعای زردشت یکی گشتاسپ چنین آمده است: «ای کاش که تو چون تخم اوروپ زیناوند (مسلح) باشی»

باین ترتیب «تخم اوروپ ازینونت» یعنی تهمورث زیناوند در اوستا پهلوان و پادشاه مقتدری است که پس از هوشنگ و پیش از جمشید فرمانروایی می کرد^۱ و بر هفت کشور جهان تسلط یافتد و سی سال بر آدمیان و دیوان و کاپیان و کریانان و بدکیشان پادشاه بود و بر اهریمن سوار شده او را از یکسوی جهان بسویی دیگر میبرد.

در شاهنامه و بعضی مأخذ دیگر تهمورث به «دیوبند» ملقب است، اگر چداین لقب در اوستا نیست ولی منشاء آن اوستاست زیرا چنانکه دیدیم بنا بر اشارات اوستایی تهمورث بر سراسر دیوان جهان تسلط یافت و اهریمن رامقید و مر کوب خود ساخت. در شاهنامه از لقب زیناوند سخنی در میان نیست ولی در آثار دیگر اسلامی چنانکه گفتهام این لقب باشکال مختلف و غلط آمده است.

در شاهنامه تهمورث پسر هوشنگ است ولی در اوستا از این امر سخنی بمیان نیامده و تنها مطلبی که از اوستا بر میآید آنست که تهمورث از شاهانی است که پس از هوشنگ پیشداد میزیسته اند.

در کتابهای پهلوی هم سلسله نسب تهمورث با شاهنامه یکسان نیست مثلاً در بندهشن بزرگ (فصل ۳۲) سلسله نسب تهمورث چنین آمده است: تهمورث پسر ویونگهان پسر اینگهت پسر هوشنگ. و باین ترتیب می بینیم که میان تهمورث و هوشنگ دوتن فاصله است و باز برعکس شاهنامه جمشید در این نسب نامه برادر تهمورث است نه پسر او.

در فصل ۳۳ از کتاب بندهشن نام تهمورث و هوشنگ با هم آمده است بدین طریق: «اندر همین هزاره (یعنی هزاره نخست) بهفتادسال هوشنگ و تهمورث^۲ هر دو دیوانرا

۱ - زیرا همه جا نامش پس از هوشنگ و پیش از جمشید آمده و گذشته از این در چهار دانگ هوشنگ نخستین پادشاه و تهمورث دومین پادشاه هفت کشور شمرده شده بود (دینکرد کتاب هشتم فصل ششم)

بگشتند» و از اینجا چنین برمیآید که هوشنگ (۴۰ سال) و تهمورث (۳۰ سال) یکی پس از دیگری سلطنت رسیده‌اند ولی نسب ایشان بنا بر این فقره روشن نیست، از بعضی مآخذ دیگر پهلوی هم می‌توان نسب نامه تهمورث را با اختلاف جزئی پیدا کرد ولی فعلاً از ذکر آنها خودداری می‌کنم. در مآخذ اسلامی هم در این باب تشتت آرائی وجود دارد و بر روی هم گروهی پیروی از شاهنامه تهمورث را پسر هوشنگ و برخی برادر ویونگهان (پدر جمشید) میدانند ولی با آنکه نام ویونگهان و پسرش جم در آثار سانسکریت بشکل «ویوسونت»^۱ و «ایم» آمده است از اسم تهمورث در آن اثری نیست.

در اوستا همه جا هوشنگ نخستین پادشاه هفت کشور است (جز در یشت ۱۳ که نام او در رأس اسامی دیگر پادشاهان قدیم نیامده و همراه اسامی پهلوانان ذکر شده است) اما در بعضی مآخذ تهمورث نخستین پادشاه جهان و همان نوح پیغمبر سامی است^۲

استاد کریستن سن با مطالعه در فقرات ۵-۷ از کتاب چهارم هردوت که مطالب آنرا قبلاً نقل کرده‌ام همچنانکه کلمه سکایی «پارالاتایی» را با «پرذات» نزدیک و از یک اصل دانسته در باب نام «آریو گزاییس»^۳ نیز بتحقیق پرداخته و آنرا با urupa جزء دوم نام «تخم اوروپ» نزدیک شمرده و گفته است: آریو گزاییس ظاهر آرد در استان سکایی نام نخستین پادشاه ملتی بنام «آریا»^۴ یا «ریا»^۵ بوده است و این همانست که در اوستا «اریا» است و بنا بر آنچه «آندر آس» معتقد است آن حرف اوستایی که هنگام نقل با ملاء لاتین (e) نشان داده میشود از یک واو آرامی آمده و باین ترتیب نماینده u یا o است و ازین روی «اریا» را باید همان «اوروپ» دانست. کریستن سن دنبال همین بحث گفته است که بر فرض صحت این نظر عقیده فردوسی در اینکه تهمورث پسر هوشنگ است از آنچه در کتابهای پهلوی در باب نسب تهمورث آمده صحیح تر است زیرا اگر ماهوشنگ را همان تارکیاتوس نخستین بشر سکایی و پدر خانواده پارالاتایی بدانیم بنا بر این تهمورث پسر او همان آریو گزاییس است و

arpa = arpa = urupa خواهد بود^۷

۱ - Vivasvant - ۲ - مروج الذهب مسعودی چاپ Barbier de Meynard ج ۳ ص ۲۰۲.

۳ - Arpoxais - ۴ - Arpa - ۵ - Rpa - ۶ - arpa

۷ - کریستن سن: نمونه‌های نخستین بشر و نخستین شاه ج ۱ ص ۱۳۸-۱۴۱.

درماخذ پهلوی از بعضی جهات همان مطالب اوستادرباب تهمورث تکرار شده است و من آنچه را که از آن میان تازه تر می یابم نقل می کنم :

تهمورث پسر ویونگهان پسر آینگهت^۱ پسر هوشنگ و برادریم (جم) و «سپی تور»^۲ و «نرس» یا «نرسگ» یا «نرسس»^۳ سی سال پادشاهی کرد و دیوان و بد کیشان را از میان برد و اهریمن را بیکر اسبی در آورد و سی سال بر او سوار بود و از و هفت نوع خطرا که پنهان می داشت بعنف فرا گرفت .

یک روایت پارسی متعلق بقرن دهم هجری که در بحر متقارب بنظم کشیده شده در باب تهمورث و داستان او بادیو وجود دارد که آرتور کریستن سن آنرا در کتاب «نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایران» (ص ۱۸۴-۱۹۲) ترجمه کرده است و چون این روایت متأخر و برای ما بی حاصل است در باب آن بهمین اشاره قناعت می کنیم بنا بر این افسانه اهریمن پس از آنکه سی سال مر کوب تهمورث بود روزی در سر اشیبی البرز او را بر زمین زد و کشت و بدم در شکم برد و جمشید او را بحیله از شکم اهریمن بیرون کشید و درستودان دفن کرد .

در ماخذ اسلامی در باب تهمورث مطلب تازه مهمی نمی یابیم . طبری سلسله نسب این پادشاه را چنین بیان میکند : طهمورث پسر ویونجهان پسر حمامدان پسر حماداد پسر اوشهنج و چنانکه می بینیم در این نسب نامه تهمورث پسر ویونگهان و برادر جمشید است و بنا بر وایتی که هشام بن محمد الکلبی نقل کرده تهمورث نخستین پادشاه بابل بود و خداوند چنان نیرویی بدو عطا کرده بود که ابلیس و سایر شیاطین ناگزیر مطیع و فرمانبردار او شده بودند . تهمورث پادشاه همه کشورها بود ، شهر شاپور را بنا کرد ، بردوش ابلیس می نشست و در اقطار عالم می گشت ، نخستین کسی است که از پشم و پنبه نسج پدید آورد و مو کب شاهی را ترتیب داد ، استفاده از سگان برای حراست گله و شکار و نیز خط فارسی را ب مردم آموخت . بوذا سف در نخستین سال سلطنت او ظهور کرد و مذهب صابئین را پراگند .

بلغمی نیز اعمالی ازینگونه مثلا رام کردن اسب و استفاده از شتر و استر و خرو گاو و حیوانات دیگر و پدید آوردن استر از اسب و خر، و شکار و نگاشتن خط فارسی را بدون نسبت داده است.

مسعودی^۱ طهمورث را پسر نوبجهان (ویونجهان) پسر هوشنگ دانسته و مهمترین امر را در عهد او ظهور یوزاسف و آوردن آیین صابئی شمرده و او را صاحب سلطنت سی ساله پنداشته است.

حمزه گفته است^۲ که طهمورث پسر ویونجهان پسر اینکهد پسر اینکهد (ایونکهد هونکهد) پسر هوشنگ ملقب به زیناوند (در اصل زیباوند) یعنی تمام سلاح، سی سال بر همه جهان پادشاهی کرد. شهر بابل و قهندز مرورا بنانهاد و همچنین در اصفهان مهرین و ساروید را که در روز گاران بعد جزئی جی گشت بساخت و کردینداد (ظ: کرد آباد چنانکه در مجمل التواریخ نیز آمده ص ۳۹) از هفت شهر مداین را بنا کرد. در عهد او بت پرستی آغاز شد. رسم روزه داشتن نیز از عهد او و منسوب بیوزاسف و پیروانش یعنی صابئین است.

ثعالبی^۳ نیز مانند دیگر مورخان مذکور تهمورث را از اخلاف هوشنگ گفته نه پسر او. بنا بر روایت این دانشمند برخی سلطنت تهمورث را سی سال و بعضی هزار سال نگاشته اند.

بیرونی سلسله نسب تهمورث را چنین آورده است^۴ طهمورث بن ویجهان بن ابور کهد (ایون کهد) بن هور کهد (هون کهد) بن اوشهنج. از مشخصات سلطنت تهمورث بر انداختن دیوان و پدید آوردن خط و سواد است که تعلیم آن بامر او بوسیله دیوان صورت میگرفت^۵ و برخی از مورخان طوفان را بعهد او نسبت داده اند^۶

۱ - مروج الذهب ج ۲ ص ۳ و ج ۳ ص ۲۵۲ و ج ۴ ص ۴۴-۴۵.

۲ - سنی ملوک الارض چاپ گوتوالد ص ۱۳ - ۲۴ - ۲۹ - ۳۱.

۳ - غرر اخبار ملوک الفرس چاپ Zotenberg ص ۷ ببعد.

۴ - الانار الباقیه ص ۱۰۳ - مجمل التواریخ چاپ تهران ص ۳۹.

۵ - الانار الباقیه چاپ لایپزیک ص ۲۳ - ۲۴.

خلاصه گفتار فردوسی با خلاصه گفتار مورخان دیگر چندان مغایرت ندارد. از طوفان و بعضی امور دیگر که منسوب بعهدتهمورث است در شاهنامه سخن نرفته و نیز از سلسله نسب تهمورث چنانکه بیرونی و حمزه آورده اند، و گویا در اینجانب نیز فردوسی عادت معهود خود یعنی مختصر ساختن سلسله انساب را بکار برده باشد.

۴ = جمشید

بنابر آنچه در شاهنامه فردوسی آمده است جمشید پسر تهمورث پس از پدر پادشاهی نشست و نخست بساختن آلات جنگ پرداخت و ذوب آهن را آموخت و خود دوزر ساخت و خفتان و بر گستوان بوجود آورد و در این کار پنجاه سال رنج برد. پنجاه سال دیگر رشتن و بافتن و دوختن جامه را با آدمیان آموخت و طبقات چهار گانه کاتوزیان (= آتوریان، آذربان) و نیساریان (= رشتاران = جنگجویان) و نسودیان (= پسودیان = کشاورزان) و اهنو خوشی (= هوتو خوشی = دست ورزی) را پدید آورد و در پیاپی نگاه هر يك را معلوم کرد. سپس دیوان را بفرمود تا خاک را با آب درآميزند و خانه بر آورند و آنگاه گوهرها را از سنگ بیرون آورد و سپس بویهای خوش را پدیدار کرد و کشتی رانی بمردمان آموخت و در اینها نیز پنجاه سال رنج برد. پس تختی ساخت که چون میخواست دیو بر میداشت و از هامون بگردون بر میافراشت و در روز هر مزد از ماه فروردین بر این تخت جلوس کرد و مردم آنروز را نوز خواندند. جمشید با این نیکیها و با پرستش خداوند و درستی سیصد سال پادشاهی کرد و در این مدت هیچ بدی در جهان نبود و کسی از مرگ رنجه نمی شد. جنگ و دردمندی و بیماری وجود نداشت و دیوان رهی وار بخدمت شاه میان بسته بودند و مرغان در برابر تختش صف زده و آدمیان باطاعت درآمده، ولی او ناگهان بخود مغرور شد و خویشتن را خدای جهان دانست و چون چنین گفت فرکیانی ازو بگست و هر کس از گوشه یی سر بر آورد و سرانجام سپاهی بزرگ از ایران بسوی تازیان رفت و ضحاک را پادشاهی ایران برگزید و او بایران آمد و از ایرانیان و تازیان لشکری گرد آورد و بر جمشید بتاخت و چون جمشید کار را بر خود تنگ دید دست از

تخت بشت و بگریخت و صد سال پنهان بود و پس از صد سال روزی بر کنار دریای چین پدیدار شد و ضحاک همینکه او را یافت با اره دونیمش کرد و دوخواهر وی یکی ارنواز و دیگری شهرناز را بزنی گرفت.

با نقل همین خلاصه از شاهنامه و با مطالعه تواریخ اسلامی و روایات پهلوی و اوستایی در می یابیم که جمشید از پهلوانان و پادشاهان بزرگ داستانی و مانند فریدون از بزرگترین شاهیر قوم ایرانیست و این دعوی ما را بحثهای تحقیقی آینده بخوبی مدلل میدارد.

پیش از شروع بمطالعه در اوستا باید این نکته را ذکر کنم که جمشید تنها یکی از پهلوانان اساطیری و ملی ایرانیان نیست بلکه متعلق بقوم هند و ایرانی است و بتحقیق میتوان گفت که دیری پیش از تقسیم این نژاد بدو قسمت هندی و ایرانی، نام جمشید در میان آن قوم بوده و اگر در دعوی خود بخطا نروم او یکی از پهلوانان یا شاهان تاریخی نژاد هند و ایرانی پیش از افتراق و هنگام سکونت، در سرزمین اصلی نژاد مذکور است. بنابراین اگر بخواهیم جمشید را بهتر بشناسیم باید از آثار هندی شروع بتحقیق کنیم.

در ادبیات سانسکریت نام جمشید یم و نام پدرش ویو سونت است. ویو سونت در مذهب ودایی دارای نوعی از مرتبه الوهیت است و یکی از دو جفت فرزندان که از وودختر «نوستر»^۱ بوجود آمده «یم» و «یمی»^۲ هستند که درست شبیه بمشیک و مشیانگ ایرانیان و اولین جفت بشرند و آرمیان از این دو بوجود آمده اند (در ادبیات پهلوی یم چنانکه خواهیم دید جفتی بنام یمما دارد). جمشید موجودی جاویدان است و اگر چه در شمار خدایان نیست ولی با آنها برابری و همسری دارد و در روشنی مطلق آسمانی زندگی میکند و بآرمیان زندگی دراز می بخشد و اگر آرمیان باو شیرچرب و پر از روغن هدیه کنند او نیز بدیشان زندگی درازی میان جانوران خواهد بخشید. یم در

آسمان بآدمیان جایگاههای درخشان عطا میکند و در جشنها و خوشیها میان ایشان خواهد بود^۱.

در منظومه حماسی «مهابهارت»^۲ یم شباهت بیشتری به یم^۳ در اوستا دارد چنانکه مرگ در عهد او همچنانکه در اوستا آمده است وجود ندارد. در اینجا یم با شکوه و جلال بیشتری نشان داده میشود و پهلوانی جاودانی و فنا ناپذیر است و آدمیان را بوسیله مرگ بمسکن اجدادشان راهنمایی میکند و در حقیقت مرگ «راه یم» است و او برای میراندن آدمیان دو عامل در اختیار خود دارد که بجستجوی افراد آدمی میآیند و ایشان را بخطه مرگ راهنمایی میکنند. در همین خطه اجداد آدمیان با یم بشادی و شادکامی میگذرانند.

مطالبی که در این سطور نقل کردیم خلاصه‌یست از آنچه در «ودا» و منظومه حماسی مهابهارت وجود دارد و من در نقل این مطالب رعایت آخرین درجه اختصار را نموده‌ام. از این مختصر چنین برمیآید که جمشید در میان نژاد هند و ایرانی از زمانهای بسیار قدیم نام و نشانی داشت و قدمت زمان او بحدی بود که اندک اندک در نظر این نژاد بمرتبه‌ی تردیک الوهیت رسید و دوران قدرتس را دوره حیات جاوید شمردند. شاید یم کسی بود که در تحکیم مبانی مدنی نژاد هند و ایرانی زحمات فراوانی کشیده و بهمین روی اهمیت و اعتباری خاص یافته باشد. از «ریگ ودا»^۴ و «اترواودا»^۵ خوب معلومست که داستان جمشید از دوره‌ی بسیار قدیم است و اگر ما قدمت آثار ودایی را هم (که تقریباً به ۴۰ قرن بالغ میشود) در نظر آوریم بخوبی بقدمت زمان و دوره او متوجه خواهیم شد.

۱ - رجوع شود به قطعات منتخبه از ریگ ودا و اترواودا و مهابهارت در ج ۲ نخستین بشر و نخستین شاه تألیف

کریستن سن ص ۴ - ۱۱

Rîg - Vêda - ۴

Yima - ۳

Mahâbhârata - ۲

Atharva - Vêda - ۵